

گاهی اوقات زندگی شعراً در زبان فارسی تأمل بیشتری می‌طلبید و خصوصاً مصائبی که بر آنان گذشته است، ترحم خاصی در انسان برمی‌انگیزد. فردوسی با همه رنج سی ساله‌اش مورد غضب سلطان محمود غزنوی واقع گردید و مسعود سعد با پشت سر گذاشتن دوره سعادت و مقام درد در بار غزنوی گرفتار زندان‌هایی طاقت فرسا می‌شود و یا ناصر خسرو از سرزمین خراسان مجبور به فرار می‌گردد. اگر شعرا تصویرگر حالات درونی انسان بدانیم، بدون شك هرگونه موقعیت بیرونی و انواع فعل و انفعالات اجتماعی جهان بیرون نمی‌تواند در تفکر انسان و شاعر بی‌تأثیر باشد. به همین دلیل است که شاعر آزاد از قید و بند و اسارت و رها شده در دل طبیعت سبز و خرم، زیباترین و هنرمندانه‌ترین تصاویر شعری را خلق می‌کند، ولی در مقابل شاعر آشنا به حبس و همنا با سنگهای ساکن و ساکت در زندان و تنهای تنها و جدا شده از یار و آشنا و مردم، همدمی جز شب ظلمانی و یا مخاطبی جز ستاره‌های آسمانی ندارد. بدیهی است که در سایه آفتاب خشن تابستان و یا در برابر سرمای کشنده زمستان جز شرح درد و یأس و ناامیدی کشنده سخن دیگری بر زبانش جاری نخواهد شد.

مسعود سعد شاید تنها شاعر فارسی زبان باشد که این چنین زندانهای سخت و پرمشقت را تحمل کرده است.

اگر ملاک قضاوت روح ترحم و دلسوزی باشد، هر زندانی‌یی ممکن است مورد ترحم واقع شود ولی

همیشه چنین نبوده است. در نتیجه تا آنجا که روح انسانی و عدالتخواهی و ظلم ستیزی را بتوان در اندیشه و کلام مسعود سعد جستجو کرد، روح ترحم نیز آزرده تر خواهد شد. ولی آنجا که پست و مقام و پول و صله تنها عامل گرفتاری و دربند شدن باشد امری منطقی به نظر نمی‌رسد، چرا که یکی از عوامل رقابت شعرا با هم، و انگیزه سعادت و سخن چینی چیزی جز کسب امتیازات بیشتر نبوده است.

آشنایی مختصر با زندگی و حال مسعود سعد سلمان و پاسخ دادن به علت گرفتاری او در زندان و بیان بعضی از ویژگیهای لفظی و معنوی شعر او از نکات قابل توجه نگارنده در این مختصر بوده است. قبلاً گفته باشم که در تهیه این نوشته، از کتابهای زیر استفاده شده است:

- ۱- دیوان مسعود سعد سلمان به تصحیح مرحوم رشید یاسمی.
 - ۲- گزیده اشعار مسعود سعد سلمان به کوشش مرحوم دکتر حسین لسان.
 - ۳- درباره ادبیات و نقد ادبی نگارش دکتر خسرو فرشدورد (جلد اول)
 - ۴- صور خیال در شعر فارسی اثر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.
 - ۵- سیری در شعر فارسی اثر دکتر عبدالحسین زرین کوب.
- به استناد سخن مسعود سعد، اصل او را باید از همدان دانست:

گر دل به طمع بستم شعریست بضاعت
ور احمقی کردم اصل از همدان است
اما نیاکان مسعود سعد در زمانی که صیت اقتدار دولت غزنوی برخاست به غزنین آمدند و در ردیف عمال دولت غزنوی وارد شدند. با این همه معلوم نیست که کدام يك از اجدادش نخست وارد دستگاه غزنوی شده است. زیرا خود گوید: «که بنده، زاده این دولتیم به هفت تبار».

پدر مسعود سعد به اعتبار دو بیت زیر، مدت شصت سال جزو عمال دیوان غزنوی بوده است. شصت سال تمام خدمت کرد
پدر بنده سعد بن سلمان
که به اطراف بودی اعمال
که به درگاه بودی از اعیان
طبق نظر مرحوم رشیدیاسمی سال تولد او در هیچ جا ذکر نشده است، اما مرحوم رشید یاسمی به استناد تحقیقات مرحوم علامه فروزینی سال ۴۲۸ هـ.ق را برای ولادت او قریب به حقیقت دانسته است.

سالهای اول زندگی مسعود سعد در دستگاه غزنویان هند گذشت. در آن زمان با تاختن ترکمانان سلجوقی به خراسان، دست غزنویان از ایران کوتاه شده بود. و جانشینان سلطان مسعود غزنوی به حکومت غزنین و هندوستان اکتفا کرده بودند. مدت هیجده سال پس از مرگ مسعود غزنوی شش تن از این دودمان به حکومت رسیدند و در اندک روزگاری از پس یکدیگر آمدند و رفتند تا اینکه پادشاهی به سلطان ابراهیم فرزند مسعود غزنوی رسید. او مدت چهل و دو

یکی از خصایص برجسته تصاویر در شعر مسعود، رنگ فلسفی و گاه علمی آن است و با اینکه او در این راه نخستین کس به شمار نمی‌رود، از نظر تشخیص و گسترش که این نوع تصاویر در دیوان او دارد، قابل ملاحظه است و از همین گونه خیالهاست که می‌توان دریافت او مردی

آگاه از فلسفه و دانشهای روزگار خود بوده است.

■ مسعود سعد در برخی از اشعار خود به صراحت می‌گوید: ضوابط

و آیین اسلام رعایت نمی‌شود. فساد بی حد و اندازه رواج

دارد و کسی نیست که از عدالت حمایت کند. از همه

مهمتر با توجه به اینکه نمازخوان و مسلمان، زیاد است ولی

کس را قدرت اعتراض بر آنچه خلاف

اسلام است، نیست.

● گذری بر زندگی و شعر مسعود سعد سلمان

خسته افت لهاوور*

● ذوالفقار رهنمای خرمی



سلطان ابراهیم بار دیگر دولت غزنوی را سرسوامانی داد و آبرویی تازه بخشید و نیز با شاهان سلجوقی از در دوستی وارد شد.

در سال ۴۶۹هـ.ق که مسعود سعد به سن سی سالگی سیده بود، سیف‌الدوله محمود پسر بزرگ سلطان ابراهیم از جانب پدر به فرمانروایی هند برگزیده شد. مسعود سعد که پیش از آن هم به مدح این شاهزاده پرداخته بود، بسیاری از قصاید دوره جوانی خود را به شاییش سیف‌الدوله محمود و نیز پیروزیهای او در جنگ با هندیان اختصاص داده است. در مواردی نیز از دلایر و شجاعت شخص خود در جنگها یاد می‌کند:

بسی یکی حمله من افتادی

خیل دشمن زشش هزار به دست
استغال شاهان به جنگ و روح سلحشوری و
زمجویی شاعر و حضورش در میدانهای نبرد به او
مکان داده بود که از صحنه‌های جنگ تصویری بس
بند و گویا بسازد.

در چنین فتنه‌ها و آشوبها، پیداست که برای دولت
ضعیف غزنوی مجالی جهت ترویج و حمایت همه
نابغه از شعر و ادب باقی نمی‌ماند. ابوالفضل بیهقی
یورخ معروف که در بحبوحه این حوادث، تاریخ خود را
می‌نویسد در این باب می‌گوید:

«بازار فضل و ادب و شعر کاسد گونه می‌باشد و
فداوندان این صناعت محروم».

به هر حال چهل و دو سالی که مدت فرمانروایی
سلطان ابراهیم بود، فراغتی پدید آمد و بار دیگر مجالی
رای شعراء فراهم شد که با غزوه‌ها ارتباط داشته
باشند. از شعراء آن عصر، کسانی مانند ابوالفرج
رونی و مسعود سعدسلیمان و عثمان مختاری نزد سلطان
ابراهیم مقام یافتند.

دوره زندگی مسعود را به دو مرحله مهم می‌توان
تسیم نمود: دوره سعادت، دوره دلت.

دوره جوانی شاعر که در خدمت سیف‌الدوله
محمود به سر شد، دوره سعادت زندگی او را تشکیل
می‌دهد. در آن زمان املاک و دارایی پدرش را در لاهور
اطراف آن حفظ کرده است و پدر و مادر پیر و پسر و
خترش را تحت تکفل داشته و نیز در ردیف امراء
رنگ به جنگها شافته و در رکاب پادشاه سفرها کرده
است. او در لاهور قصری عالی بنا نهاد و در این زمان
بیت امارت و سرداری لشکر را با ذوق شاعری و
سخن پردازی جمع نمود:

به گاه مدحت بودم زجمله شعراء

به وقت خدمت بودم ززمرة عمال
اما روزگار بدبختی و دلت او زمانی آغاز شد که از
مرحش چهل سال گذشته بود. دشمنانش که از نظر او
سرت و اعتباری نداشتند، دم غنیمت شمرند و کار او
ساختند. نخست در لاهور به تصرف املاک پدری او
ممت گماشتند و چون او را فرصت ندادند که در
هندوستان به دادرسی برود، به جانب غزنین شتافت تا
سستیما شکایت نزد سلطان ابراهیم ببرد. دشمنانش او
قبلا در نزد سلطان ابراهیم سعایت کرده بودند، لذا
سی به دادش نرسید و دستور حبس او را صادر کردند.
مسعود دو دوره زندان داشته که نخست در دوران
حکومت سلطان ابراهیم بوده است. شاعر این بار

مدت ده سال از عمرش را در زندانهای سو و دهک و
نای گذراند.

هفت سالم بکوفت سوی و دهک

پس از آنم سه سال قلعه نای
دوره دیگر حبس شدن او در زمان مسعود پسر
سلطان ابراهیم اتفاق افتاد. این بار گرفتاری در «قلعه
مرنج» هشت سال طول کشید. شاعر خود از نوزده سال
بندوزندان یاد کرده است:

«نوزده سال بوده‌ام بندی»

نکته جالب اینجاست که مسعود سعد هم در آغاز
گرفتاری و نیز در پایان حبسها پیوسته خود را وفادار به
شاه معرفی کرده است و همه نگرانی و شکایت او این
مسأله بوده که چرا باید غلام، برده و نمک پرورده شاه در
زندان به سر برد! مسعود سعد پس از سیزده سال
حبس، در زبان حال خود می‌گوید:

بخدای اردگر چومن یابند

پس از این هیچ پادشاه ستای
نشود گوش هیچ مدح نیوش
در جهان گوش هیچ مدح سرای
نه چومن بود يك ثنا گستر

نه چومن هست يك سخن پیرای
در جای دیگری از حمایت شاه و وفاداری خود سخن
می‌راند:

جز به فرمان شهریار جهان

بازکی دارم از حمایت دست
تا نگوید کسی که از سرجهل

بند مسعود امان خود بشکست
در مورد دیگری پس از ده سال تحمل سختیهای
زندان، قصیده‌ای برای سلطان ابراهیم می‌فرستد که
ابیاتی چند از آن چنین است:

بزرگوار خدایا چو قرتب ده سال است

که می‌کاهد جان من از غم و تیمار
چرا زدولت، عالی تو بیبچم روی

که بنده، زاده این دولتم به هفت تیار
نه سعد سلیمان پنجاه سال خدمت کرد
به دست کرد به رنج این همه ضیاع و عقار
به من سپرد وزمن بستند فرعونان
شدم به عجز و ضرورت زخان و مان آوار
همی ندانم خود را گناهی و جرمی
مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار
زمن بترسد ای شاه، خصم ناحق من

که کار مدح به من باز گردد آخر کار
تهمتی که به مسعود سعد بسته بودند به قدری در
نظر پادشاه خطرناک بوده است که به هیچ وجه به
خلاصی وی اجازه نمی‌داد، و آن تهمت سیاسی بود. در
«چهار مقاله» نظامی عروضی می‌خوانیم:

«صاحب غرض قصه به سلطان ابراهیم برداشت
که پسر او سیف‌الدوله امیر محمود نیت آن دارد که به
جانب عراق برود به خدمت ملکشاه. سلطان را غیرت
کرد و چنان ساخت که او را ناگاه بگرفت و بیست و به
حصار فرستاد و ندیمان او را بند کرد و به حصارهایی
فرستاد، از جمله یکی مسعود سعد بود. پس تهمت این
بود که مسعود سعد خود عازم خدمت ملکشاه است و
سیف‌الدوله را هم محرک شده است».

نفل قول تاریخی فوق، حاکی از وجود جاسوسانی
زبردست و خانه‌زاد است که در دستگاه و دربار غزنوی

بوده‌اند. کم اتفاق نیفتاده است که پسری بریدری
می‌شورید و او را نابود می‌کرد و به طمع تصاحب
تخت و تاج دست به شورش می‌زد. چنین روشهایی
معمول بوده است و عمدتاً يك سرقضایا را به
قدرت‌های همسایه منسوب می‌دانسته‌اند که از جمله
نگرانی خاطر سلطان ابراهیم هم همین مطلب بود. با
توجه به خویشاوندی بین پادشاهان سلجوقی و
غزنویان و از آنجا که سیف‌الدوله داماد ملکشاه
سلجوقی بود، این نگرانی سلطان ابراهیم دو چندان
شده بود. ولی این معنی و مفهوم حتی در يك مورد هم در
سراسر سخنانش به چشم نمی‌خورد.

دلیل دیگری که برای گرفتار شدن مسعود سعد
می‌توان بیان کرد سعایت، حسادت و بخل همانندان او
بوده است. مسعود سعد خود همه گرفتاریهایش را از
چشم رقیبای بسیار حسود خویش می‌بیند.

تذکرها نیز به استناد سخن مسعود از ابوالفرج
رونی نام برده‌اند که بر مسعود سعد تهمت زد و رقیب
سرسخت او بود.

بوالفرج شرم نایدت که زخبث

در چنین حبس و بندم افکندی؟
در جای دیگری گوید:

این رنگ به جز عدو نیامیخت

این بهتان جز حسود نهاد
از طرفی، خودستایی‌های مسعود سعد و یا چیره
دستی او در شعر شاید به صورت طبیعی آتش حسد
حاسدان را شعله‌ورتر کرده باشد. زیرا چنین گوید:

منم کاندرعجم و اندر عرب کس

نبیند چون من از چیره زبانی
سجود آرد به پیش خاطر من

روان رودکی و این هانی!

ماهیت حکومت در بغداد مبین جور و ستم و
انحراف از اصول اسلامی بود. تابعین خلافت از جمله
غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان نیز نوعاً
پادشاهانی جبار، ستمگر و ضد شیعه بوده‌اند. روح
عناد و دشمنی با خلافت بغداد و یاروخ مبارزه جویی
با حکومت‌های محلی در اشعار مسعود سعد یافت
نمی‌شود ولی در پاره‌ای از اشعار خود از عدم اجرای
احکام اسلام سخن سر داده است و همین اشعار
گویای حاکمیت جور و ستم در زمان مسعود است. در
این اشعار می‌گوید: ضوابط و آئین اسلام رعایت
نمی‌شود، فساد بی حد و اندازه رواج دارد و کسی
نیست که از عدالت حمایت کند. از همه مهتر با توجه
به اینکه نمازخوان و مسلمان زیاد است ولی کس را
قدرت اعتراض بر آنچه خلاف اسلام است نیست و
هیچکس طرفدار اسلام واقعی نمی‌باشد. مسعود سعد
سلیمان ادعا دارد که غیر از شخص او کس دیگری
چنین سخنانی نمی‌گوید. در هر صورت شاهد و گواه
حبس و بند مسعود سعد چنین سخنان و اندیشه‌هایی
بوده است:

هیچکس راغم ولایت نیست

کار اسلام را رعایت نیست
نیست يك تن در این همه اطراف

کاندرو و هن را سرایت نیست

کارهای فساد را امروز

حد و اندازه‌ای و غایت نیست

نکته جالب اینجاست که مسعود سعد هم در آغاز گرفتاری و نیز در پایان حبسها، پیوسته خود را وفادار به شاه معرفی کرده است و همه نگرانی و شکایت او این مسأله بوده که چرا باید غلام، برده و نمک پرورده شاه در زندان به سر برد!

نمک پرورده شاه در زندان به سر برد!

می کنند این و هیچ مفسد را
بر چنین کارها شکایت نیست
نیست انصاف را مجال و توان
عدل را قوت حمایت نیست
زین قوی دست مفسدان ما را
دست و تمکین يك خیانت نیست
این همه هست شکرایزد را
از چنین کارها شکایت نیست
این همه قصه من همی گویم
از زبان کسی روایت نیست
علاوه برآنکه مسعود سعد، حسد حاسدان و
کیدمکاران و سعایت رقیبان درباری را عامل
گرفتاریش می داند، اما در موارد متعددی خود را
زندانی فلک، روزگار و... می شناسد. از بخت بدو
از حرکت چرخ کز گرفتار و جهان غدارمی نالد و گریه
وزاری می کند که در هر صورت نوعی تفکر جبریگری
را می توان از آن برداشت کرد.
همی گویم ای طالع سرنگون
جراحی همه ساله با من به جنگ؟

و یا:

چه کردم من ای چرخ کز بهر من
کسی اسب کین را همی تنگ تنگ
و یا:
تا کیم از چرخ رسد آذرنگ
تا کیم از گونه چون یاد رنگ

و یا:

بسته این سپهر زراقم
خسته این جهان غدارم
کاین سیه می کند به غم روزم
وین تبه می کند به بدکارم

و یا:

که من از چرخ سرنگون همه سال
بسته اختر نگونسارم
مسعود سعد برای خلاصی خود از زندان اذهر کسی
استمداد می طلبد. او از همتوان و همانندان، از وزراء
و اهل نفوذ درخواست شفاعت می کند و چون آرزویش
برآورده نمی شود، به خدا پناهنده می شود. زیرا اصلاح
امور را به دست خداوند می داند. از عبرت تاریخ سخن
می گوید که اگر تاج و تخت جمشید دارا برای همیشه
باقی نمانده است، حکومت زمانش نیز دوام نخواهد
آورد و خلاصه روزی محنت او به پایان خواهد رسید و
تنها شفیق او در حالت یاس و ناامیدی خداوند است و

بس:

کار، نیکو کند خدای، منال
راه، کوتاه کند زمانه، ملنگ
بگذرد محنت تو چون بگذشت
ملک جمشید و دولت هوشنگ

و یا:

جانم زرنج و محتشان در شکنجه است
یارب زرنج و محنت، بازم رهان بجان

مسعود سعد در موارد زیادی دادخواهی می کند که
در بعضی موارد هم موثر واقع می شود، اگرچه آزادی و
استمرار نمی یابد و دوباره گرفتار می گردد! فقط
نمونه ای از دادخواهی منظوم مسعود سعد را می آوریم:
دست در شاخ دولت تو زدم
بینوا تا مرا نوا باشد
همه گفتند رتبت مسعود
زود باشد که برسما باشد
گفتم از دولت تو آن بینم
کز بزرگی ترا سزا باشد
مدح گویم ترا به جان و مرا
نعمت از مدح تو جزا باشد
هر تئایی که گویم از پس این
تازی و پارسی، ترا باشد
خدمت تو چنان کنم همه سال
که ترا غایت و رضا باشد
بسته اکنون به بندو زندانم
توجه گویی چنین روا باشد

مسعود سعد در حقیقت مشهورترین شاعر عصر
دوم غزنوی است و به سبب قوت بیان خود در تاریخ
شعر دری خاصه در سرودن قصاید حبسیه اهمیت
خاص دارد. مؤلف «جهارمقاله» در اشاره به همین
قصاید حبسیه می گوید: «وقت باشد که من از اشعار
او همی خوانم موی بر اندام من خیزد.» و رشید و طواط
هم که به سخن او اعتقاد تمام دارد، از سخن مسعود
سعد بدین گونه یاد می کند که: «بیشتر اشعار مسعود
سعد سلمان کلام جامع است، خاصه آنچه در حبس
گفته است و هیچکس از شعرای عجم در این شیوه به
گردان نرسند نه در حسن معانی و نه در لطف الفاظ.»
در دیوان بزرگ مسعود سعد سلمان که حدود هفده
هزار بیت دارد، دو گونه شعر می توان یافت:

نخست قصاید مدحیه او که اغلب با وصف
طبیعت آغاز می شود. دوم شعرهایی که به نوعی خاص
«من» شاعر و لحظه های زندگی خصوصی او در آنها
مطرح است. در اینگونه شعرها تجربه های حسی و
عاطفی او مجال تجلی بیشتری یافته و شعر را نازکی و
حالتی خاص بخشیده است.

در دیوان مسعود سعد، با طبیعت زنده و متحرک
کمتر روبرو می شویم. این سکون و مردگی عناصر
طبیعت در شعر او نسبت به گویندگان دوره قبل بیشتر
از این ناشی شده است که وی در زمینه طبیعت به ویژه
باغ و صحرا و دشت و اربوبهار، شاعری است که
تجربه مستقیم کمتر دارد زیرا بیشتر عصر او به
خصوص اوج شاعری وی در زندان گذشته و تجربه
هایی که گویندگان از قبیل فرخی و منوچهری در زمینه
تصاویر طبیعت، داشته اند در شعر او کمتر جلوه کرده
است و همین محدودیت فضای زندان وی را بدان
واداشته تا در زمینه مسائل عاطفی و گزارش لحظه های
تنهایی و ملال، قدرتی قابل توجه حاصل کند و از همین

نظر است که وصف شب و ستارگان در دیوان او
زیباترین وصف هاست و مسعود سعد در گویش شعری
خود ادعای استقلال دارد.

من آن کسم که گه نظم هیچ گوینده

به لفظ و معنی، چون من ندارد استقلال
و با اینکه مکرر خود را به ایرماندمی کند که هر چه
دارد از اندیشه و حس خویش دارد و همچون کوه
نیست که صدای دیگران را منعکس کند:
من ناشنیده گویم از خویشان جو ایر
چون کوه نیستم که بود لفظ اوصد

یکی از خصایص برجسته تصاویر در شعر
مسعود، رنگ فلسفی و گاه علمی آن است و با اینکه او
در این راه نخستین کس به شمار نمی رود، از نظر
تشخیص و گسترشی که این نوع تصاویر در دیوان او
دارد قابل ملاحظه است و از همین گونه خیالهاست که
می توان دریافت او مردی آگاه از فلسفه و دانشهای
روزگار خود بوده زیرا انعکاس دانش گوینده در
صورخیال او امری است که به تظاهر و خواست و اراد
او چندین بستگی ندارد، بلکه امری است که بیش و کم
بطور ناخودآگاه انجام می شود:

گاهی به کوه شدی هم حدیث من پروین
گاهی به دشت شدی همعتان من صرص
بسان نقطه موهوم، دل زهول بلا

چو جزو لایتجزی، تن از نهیب خط
همچنین تاثیر علم نجوم و بعضی علوم دیگر را در
تصاویر شعری او می توان دید. چنانکه در بسیاری از
وصفهای شب که در شعر او آمده این امر آشکار است.
حتی در مواردی که سخن از نجوم و آسمان نیست
تصاویری ارائه می دهد که با نجوم بستگی دارد:
مگر که بروین بر آسمان سیاه تو بند
که هیچ حادثه آن را زهم نکرد چید

همیشه جوزا در آسمان کمر بسته است
از آنکه خدمت رای تو می کند چوین

مسعود سعد در دوره ای زیسته که فرهنگ اسلامی
در گسترده ترین دوره خویش بوده و از این رو در
صورخیال و تأثیر عناصر ایران قدیم را به دشوارتر
می توان دید. برداشت او از قصص دینی در تصاویر
شعرش آشکار است:

همی مدیح تو داوودوار خوانم من
از آنکه کوه رسیل است مرمرها به صد

یا:

گه بگذرد زآب دو چشم کلیم وار
گه درشود درآتش دل راست چون خلیف
چون توحه ای پرآرم باناله ای کنم
داوود وارکوه بود مرمرها رسیب

یکی از اصول زیبایی شناسی در شعر فارسی اص
تناسب و تقارن است. تقارن در هنر معماری اسلامی
نیز جایگاه ویژه ای دارد. همین تقارن است که موجب
زیبایی بناهای تاریخی و گلدسته ها و کاشی کاریهای
ایرانی و اسلامی می شود و همین تقارن است که در
شعر فارسی زیباییهایی خلق می کند، زیباییهایی
قبیل تساوی مصرعها و تنظیم خاص قوافی و صنایع
بدیعی مانند موازنه و ترجیع و تجنیس و مراعات نظ
و... حسیات مسعود سعد آنجا که با موازنه هم
است زیبایی و گیرایی خاص دارد. مراد از موازنه آن
است که کلمات و واحدهای دوباره از تکرار یا

مصراع از سر به ترتیب هموزن باشند، به طوریکه هرکلمه در یکی از باره ها یا مصراعها قرینه ای هموزن در باره یا مصراع دیگر داشته باشد و اگر جای این واحدها و قرینه های متوازن را با هم عوض کنیم، وزن شعر به هم نخورد. مانند:

که خسته آفت لهاورم

که بسته تهمت خراسانم

شاعر باید به بهترین وجه، حال خود و یا حال مردم را بیان نماید و سخن مسعود سعد نیز از چنین ویژگی برخوردار است. او حال زار و رقت بار خود را در دخمه های هراس انگیزی به نام زندان به خوبی نشان می دهد. او روحیات خویش و روحیات هر زندانی نگونختی را که در غارهای مرگ و فراموشخانه هایی نظیر سو و دهک و نای و مرنج دفن می شوئید با روشنی و شیوایی شورانگیز و جانگدازی ترسیم می کند و نمایش می دهد:

تیر و تیغ است بر دل و جگر

غم و تیمار دختر و پسر
هم بدینسان گدازدم شب و روز

غم و تیمار مادر و پدرم

و یا:

بر سر کوههای بی فریاد

شد جوانی من هبا و هدر
چه حکایت کنم که می بودم

ز آتش و خاک بالش و بستر

اشعار مسعود سعد را از نظر زیبایی باید به دودسته تقسیم کنیم: یکی حبسیات و زندان نامه های منظوم و

دیگر سایر اشعار، یعنی اشعاری که درباره موضوعهایی چون: عشق، بهار، عید، صبح، مرگ عزیزان، شکایت، مدح، اعتذار، راه دراز، ماههای سال، روزهای هفته، قلم، آینه، شراب، خروس، اسب و پیل و... سروده است.

بدون شك زندان نامه های وی شاهکارهای جاویدانی در ادبیات ماست که تاکنون نظیرش سروده نشده است، عظمت و اهمیت مسعود سعد در همین حبسیات است که در نوع خود بی مانند می نماید. اما در تاریخ ادبیات خود سه حبسیه سرای بزرگ داریم: مسعود سعد - خاقانی - ملك الشعراء بهار.

از بین این سه تن مسعود سعد بی شك بر خاقانی ارجح است، زیرا خاقانی اگر چه در نوآوری و ابداع و

ابتکار مضامین از مسعود سعد پیش است، اما فضل فروشی و ابهام گزایی و پیچیده گویی وی شعرش را در پایگاهی فروتر از مسعود قرار داده است و در مورد دو تن دیگر یعنی بین مسعود سعد و بهار نظر دکتر عبدالحسین زرین کوب را بیان می کنیم که می گوید:

«در حبسیات بهار، آهنگ مسعود سعد و خاقانی به گوش می آید اما درد و شکایت او از درد و شکایت مسعود سعد و خاقانی برای ما مانوس تر و محسوس تر به نظر می آید و علت آن نیز نزدیکی زمان زندگی بهار به تسل امروز است.»

شاعر دیگری که اشعارش تا حدی با مسعود سعد قابل مقایسه است، ناصر خسرو است. البته او زندانهای طویل المدت مسعود سعد و دیگران را نداشته است، اما دره ترسناک و خالی از سکنه یمگان که سالها تن دردمند او را در آغوش گرفته بود و پناهگاه وی در برابر متعصبان و دشمنان تشیع و آزادیگی به

■ رشید و طوطا راجع به مسعود سعد سلمان می گوید: «بیشتر اشعار او کلام جامع است، خاصه

آنچه در حبس گفته است و هیچکس از شعرای عجم در این شیوه به گرد او نرسند؛ نه در حسن

معانی و نه در لطف الفاظ.»

شمار می رفت دست کمی از زندانهای تنگ و سیاه و مخوف سو و دهک و نای نداشته است. چنانکه شاعر، دره یمگان را چنین وصف می کند:

بگذر ای باد دل انگیز خراسانی

بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
به همین جهت یمگان نامه های ناصر خسرو با زندان

نامه های مسعود سعد به نحوی قابل مقایسه است، زیرا در هر دو سوز و درد مرگزایی دیده می شود با این تفاوت

که اشعار ناصر خسرو حداقل در مرحله ای از زندگی او آزادمنشانه تر و متعهدتر و اجتماعی تر است. زیرا او

مدح نمی گوید و گوهر گرانبهای شعر دری را به پای خوکان نمی ریزد:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مرا این قیمتی در لفظ دری را
گفتم که هنر مسعود سعد، حبسیه سرایی بوده

است. در نتیجه به جای سخن گفتن از گل و پروانه دشت و دمن، پیوسته از سنگهای سخت و از حصارهای

پولادین و نیز از تنها همسایگان خود یعنی ستاره ها سخن گفته است. توصیف گریه های زیاد و بیان

موقعیت جسم ضعیف و لاغریش و توصیف تنهایی بی حد و حصر، در کلامش برجستگی دارد. وی از

محنت، به علت نزدیکی بیش از اندازه به آن به نام دوست و یار عزیز یاد می کند:

محنتم همچو دوستان عزیز

هر شب اندر کنار گیرد تنگ
بالشی می نهد زنجبه شیر

بستری گسترد زکام نهنگ
خورشم گشت خاک تیره جومار

مسکتم کوه تنگ شد چوپلنگ

و یا:

سر یافته ست نرمترین بالش از خجیر

تن یافته ست پاکترین بستر از تراب
در هر دو دست، رشته بندست چون عنان

در هر دو پای، حلقه کندست چون رکاب
از پشت دست گیرد دندان من طعام

وز خون دیده باید لبهای من شراب
و با رنج طاقت فرسا را چنین تصویر کرده است:

این رنج که هست بر تن من
بگدازد سنگ سخت و پولاد

و یا وقتی سخن از تنهایی و گریه و ناله های شبانه می کند چنین داد سخن می دهد:

مونس من همه ستاره بود

قاصد من همه صبا باشد
کس نیام که غمگسار بود

کس نیبم که آشنا باشد
همه شب از نهیب سیل سرشک

خوابم از دیدگان جدا باشد
هرچه گویم همی بر این سر کوه

پاسخ من همه صدا باشد
در همه تحقیقاتی که راجع به او دیده ام شخصیت

مسعود سعد به عنوان شکایت کننده از دست سختیها توصیف شده است. ولی مواردی که برای نگارنده قابل توجه بوده است جنبه های کمال یابی است. مسعود به صراحت ادعا می کند که در زندان بر فرهنگ او افزوده شده و معتقد بوده است که اگر هر قدر بیشتر فلک و روزگار او را تنبیه کنند، هر چه بیشتر در زندان بماند و رنج و سختی را تحمل کند هنرهای درونی و استعداد های بالقوه اش به فعل مبدل می شود. چنانچه خود می گوید:

هر چه بیشم فلک دهد مالش

بیش یابد زمن همی فرهنگ
هنرم هر چه داد بیش کند

چنگ را لحن خوشتر آرد چنگ
و یا:

چرا نا سهاسی کنم زین حصار

چو در من بیفزود فرهنگ و هنگ
هنرهای طبیعی پدیدار شد

تسم را از این آنده و آذرتگ
و یا:

طبع و دلم پرگهر و دانش است

زانهم سختی که کشیدم چو سنگ
شاید همین دیدگاه مسعود سعد باعث شده است

که در تحمل سختیهای بی حد و حصر صبور باشد و به خود امید و تسلی بدهد و ضمن اینکه خود را سیر تیر

قضا کرده است دلنگ نباشد:

هین منشین بیهده مسعود سعد

برکش بر اسب قضا تنگ تنگ
خرد مکن طبع نه چرخیت خرد

تنگ مکن دل نه جهانیت تنگ
نه نه از عمر نداری امید

نه نه درد هرنرداری درنگ
از بی يك نور مبین صدظلام

وز پی يك نوش مخور صد شرنگ
و روشتر از همه کلماتش، کلام زیر است:

نه بدان غمگنم که محبوسم

نه بدان رنجهام که بیمارم
بالآخره شاعر پس از راهی از زندان مرنج پانزده

سال دیگر نیز در هند در دستگاه فرمانروایی دولت
غزنوی به سر برد. علامه الدوله مسعود پس از هفده سال

پادشاهی در سال ۵۰۹ هـ ق درگذشت و پسر شیرزاد
که پیش از این تاریخ نیز فرمانروایی هندوستان را

داشت بر تخت پادشاهی نشست. پس از چند سالی
شیرزاد به دست ملك ارسلام و او نیز پس از چند سالی

به دست بهرامشاه از بین رفت. بهرامشاه در سال ۵۱۲
به پادشاهی رسید و فرمانروای دولت غزنوی گردید...

و مسعود سعد در سومین سال پادشاهی بهرامشاه چشم
از جهان فرو بست. در نتیجه سال ۵۱۵ هـ را باید

سال درگذشت مسعود سعد دانست...

(*) «لاهور» را در گذشته لهاور یا «لهاور» می گفته اند.